

An Inquiry into the Transformations of Culture and Values in the Process of Globalization and its Impact on National Authority¹

Saeed Jahangiri¹, Mohsen Abdollahi², Seyedeh Samaneh Ghafarof³

¹PhD, Department of Political Science, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (**Corresponding Author**). saeedjahangiri61@yahoo.com

²Masters, Department of History, Kabardi University of Science, Tehran, Iran. moabdollahi@yahoo.com

³M.Sc., English Translator, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. s.ghafarof@gmail.com

Abstract

The purpose of the present study is to review the positive and negative impacts of the role of culture and values in national authority. The method of research is descriptive-analytic and the results showed that culture more than any other aspect is related to globalization. Cultural, national, religious, and ethical identities get a new form in the ground of globalization so they should not be sanctified as definite and unchangeable traditions but rather, should be considered as flexible processes that not only can adapt themselves to new circumstances but also be redefined in terms of purposes and goals to sustain their solidarity despite flexibility. Undoubtedly, Iran as a globalized country would be more successful in keeping its identity than an isolated and backward country.

Keywords: National Culture, National Values, National Authority, Mass Media.

I. Received: 2021-03-14 ; Revision: 2021-04-27 ; Accepted: 2021-05-31

© the authors

<http://se.journal.qom-iau.ac.ir/>

Publisher: Qom Islamic Azad University



واکاوی تحولات فرهنگ و ارزش‌ها در فرآیند جهانی شدن و تاثیر آن در اقتدار ملی^۱

سعید جهانگیری^۱، محسن عبداللهی^۲، سیده سمانه غفاراف^۳

^۱دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(نویسنده مسئول). Saeedjahangiri61@yahoo.com

^۲کارشناسی ارشد، گروه تاریخ، دانشگاه علمی کاربردی، تهران، ایران. moabdolahi@yahoo.com

^۳کارشناسی ارشد، مترجمی زبان انگلیسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. s.ghafarof@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی آثار مثبت و منفی نقش فرهنگ و ارزش‌ها در اقتدار ملی است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که فرهنگ بیش از هر بخش دیگری با جهانی شدن در ارتباط است. هویت‌های فرهنگی، ملی، دینی و اخلاقی بر بستر جهانی شدن شکل جدیدی به خود خواهند گرفت. پس نباید آنها را چون سنتی ثابت و تغییرناپذیر تقدیس کرد، بلکه می‌بایست این عناصر را فرآیندی شکل‌پذیر دانست که نه تنها می‌توانند خود را با وضعیت‌های نوین تطبیق دهند، بلکه در عین حال، اهداف و غایت آن را باز تعریف نموده و در عین انعطاف‌پذیری، انسجام خود را در عصر جهانی شدن حفظ کنند و بی‌گمان ایران جهانی شده نیز در حفظ هویت خویش، بیش از یک ایران منزوی و عقب مانده، موفق خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ ملی، ارزش‌های ملی، اقتدار ملی، رسانه‌های گروهی.

۱. استناد به این مقاله: جهانگیری، سعید؛ عبداللهی، محسن؛ غفاراف، سیده سمانه (۱۴۰۰). واکاوی تحولات فرهنگ و

ارزش‌ها در فرآیند جهانی شدن و تاثیر آن در اقتدار ملی. *سپهر سیاست*، ۸(۳۰)، ص ۱۰۵-۱۲۶.

DOI: 10.22034/sej.2021.1926089.1317

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰/۰۲/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۰

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

۱. مقدمه

فرهنگ بنایی است که مبین تمامی باورها، رفتارها، دانش‌ها، ارزش‌ها و مقاصدی است که شیوه زندگی هر ملت را مشخص می‌کند. از طریق فرهنگ است که اعضای جامعه می‌آموزند که چگونه بیندیشند و چگونه عمل نمایند.

پژوهشگران معتقدند که اعتلای هر جامعه به فرهنگ آن بستگی دارد، به طوری که حتی ما با یاری فرهنگ می‌توانیم مسیر حرکت حیات آن جامعه را بررسی و پیش‌بینی نماییم. فرهنگ حاوی آفرینش‌ها، اندیشه‌ها و جهان‌بینی مردم یک سرزمین است. اجزائی که کنار هم محتوای درون و برون اعضا را می‌سازد. شکل نهادها، سازمان‌ها و تشکیلات اجتماعی، همه بازتاب فرهنگ ملی و سرزمینی هستند، چرا که فرهنگ سرزمینی ملهم از ویژگی‌های جغرافیایی، دین، خواست‌ها و آرزوها، احساسات و... مردم آن سرزمین است. لذا، هرچه ملتی از گذشته تاریخی و فرهنگی خویش آگاهی بیشتر و عمیق‌تری داشته باشند، بدون شک و با قاطعیت و ایمان راسخ برای حفظ موجودیت و هویت و اعتبار خود در برخورد با فرهنگ‌های ملل مختلف می‌کوشد و نارسایی‌ها و مشکلات کم‌تری دامن‌گیر آن جامعه می‌شود، زیرا هویت فرهنگی موجبات توانایی و زنده بودن ملت را فراهم می‌آورد. از دیدگاهی شاید پدیده جهانی شدن، یک ضرورت تاریخی و اجتناب‌ناپذیر و در عین حال برگشت‌ناپذیر باشد که به دلیل افزایش روزافزون آهنگ و وسعت گسترده خود، بر تمامی حوزه‌ها، تأثیرات عمیق و مهمی بر جای گذاشته و خواهد گذاشت. بنابراین، دگرگونی‌های ناشی از آن خارج از توانایی‌های ما است، ولی نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود و یا برای مصون ماندن از آثار آن دیواری به دور خود کشید. از سوی دیگر اینکه پیامدهای جهانی شدن تا چه اندازه مثبت یا منفی می‌باشند، عمدتاً بستگی به سیاست‌ها و راهکارهایی دارد که در رابطه با آن اتخاذ می‌شود. در این راستا، در این پژوهش با روش نظری و شیوه تحلیلی - تفسیری، جایگاه و تحولات بُعد هنر که امروزه در تلفیق با فرهنگ به دلایل نمادین بودن، ارتباط داشتن با ذهن، روح و احساسات بشری و همچنین کاربرد آن در رسانه‌های گروهی در جایگاه مهم‌ترین بُعد این پدیده قرار گرفته و موجب تشدید سرعت گسترش و دامنه نفوذ آن در جهان شده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. دوارت هالت کار استاد دانشگاه کمبریج در اثر معتبر خود با عنوان تاریخ چیست؟ اظهار می‌دارد: «گذشته تنها در پرتو نور حال قابل تفهیم بوده و زمان حال را فقط در پرتو نور گذشته می‌توان کاملاً درک کرد. قادر ساختن بشر به درک جامعه گذشته و

افزایش استیلا یا او بر جامعه کنونی، وظایف دو گانه تاریخ است. امه سزر^۱ متفکر انقلابی الجزایری نیز می‌گوید: «نزدیک‌ترین راه به جهان آینده تعمق در گذشته است. احمد طالب ابراهیمی الجزایری نیز معتقد است: «دانستن اینکه انسان به کدام سوی روان است، همان قدر پر ارزش است که بدانیم از کدام سوی می‌آید و فرهنگ رابطه‌ای است که گذشته‌ها را به هم پیوند می‌دهد و جهش به سوی آینده را ممکن می‌سازد». این سخنان به نقش و اهمیت فرهنگ در پیوند گذشته به حال، فراهم ساختن موجبات صعود به کمال و آینده‌ای روشن اشاره دارند ... (سلیمی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۶).

۲. چارچوب نظری

۲-۱. فرهنگ و جهانی شدن

جهانی شدن و پیامدهای گسترده آن در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، جذاب‌ترین موضوع مورد بحث در محافل دانشگاهی و مهم‌ترین مسئله و چالش در حوزه فرهنگ سیاسی کشورها در سطح جهان می‌باشد.

فرآیند جهانی شدن به طور کلی، اهمیت مرزها و حوزه کشور- ملت‌ها را با چالش روبرو کرده است، به طوری که تمامی دولت‌های ملی درصدد حفظ تمامیت خود در قالب دولت- ملت برآمده‌اند. در این عرصه بیش از آنکه حضور اقتصادی و تکنولوژیک اهمیت داشته باشد، حضور فرهنگی مهم است.

جهانی شدن بحثی چندبعدی بوده و بر این باور است که محیط جدیدی در سطح جهانی بوجود آمده و همه اجزاء و اعضای نظام بین‌الملل متأثر از این محیط هستند. در واقع مهم‌ترین مسئله‌ای که در مواجهه با این فرآیند مطرح می‌شود، تاثیر جهانی شدن بر هویت‌های اجتماعی و فرهنگی ملل دیگر و از جمله هویت ملی است. اینکه در شرایط جدید، هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف چه سمت و سویی می‌یابند؟ آیا در این عرصه، فرهنگ‌های مناطق مختلف جهان به سمت همسان‌سازی حرکت می‌کنند و یا اینکه نوعی ترکیب فرهنگ‌ها در راه است؟ آیا حضور فرهنگ‌های مختلف به معنای رقابت بین آنها و از گردونه خارج شدن برخی از آنهاست؟ آیا در عصر جهانی شدن، می‌توان بدون خدشه‌دار شدن هویت ملی، تنوع فرهنگی را حفظ کرد؟ آیا جهانی شدن منجر به تضعیف پیوندهای قومی، نژادی و محلی می‌گردد؟

در این نوشتار با تکیه بر فرهنگ و جهانی شدن، سرنوشت فرهنگ و هویت ملی ایران مورد بررسی قرار گرفته و به سوالات زیر پاسخ داده می‌شود:

- آیا هویت ایرانی در عصر جهانی شدن، دچار فروپاشی شده و رو به اضمحلال می‌رود یا اینکه دارای ساختار منطقی و هماهنگ است؟

- آیا در اثر جهانی شدن، ایران با مشکل شکاف و گسست میان هویت ملی و هویت‌های محلی مواجه است؟

- با فرض جهانی شدن، وضعیت هویت و فرهنگ ایرانی چیست؟

- آیا جهانی شدن انسجام و وحدت کشور کثیرالقومی چون ایران را مورد تهدید قرار می‌دهد؟ این پرسش‌ها از جمله پرسش‌های اساسی و کلانی هستند که تایید و عدم تایید هر کدام از آنها، موجب بروز تفاوت‌های معنا دار خواهد شد.

در پاسخ به این پرسش‌ها باید بدانیم که چه تعبیری از جهانی شدن داریم؟ منظورمان از هویت ملی چیست؟ عناصر و فاکتورهای فرهنگ و هویت ملی ایران کدامند؟ جهانی شدن چه تاثیری بر روی فرهنگ و هویت ملی ایران خواهد داشت؟

۲-۲. جهانی شدن

برای نخستین بار خانم لسلی اسکلیر میان جهانی شدن و بین‌المللی شدن تمایز گذارد. به نظر وی، بین‌المللی شدن به معنی جهانی شدن مبتنی بر نظام موجود و حتی متغیر دولت‌های ملی است. در حالی که جهانی شدن نشانه ظهور فرایندها و نظامی از روابط اجتماعی است که بر نظام دولت‌های ملی استوار نیست.

لازم است میان جهانی شدن با یونیورسالیسم تفاوت قائل شویم. یونیورسالیسم به ارزش‌هایی معطوف است که انسان را در هر زمان و مکان فارغ از تعلقات فرهنگی چونان سوژه‌ها یا فاعلانی خود مختار در نظر می‌گیرند. اما جهانی شدن که متاخرتر و مادی‌تر از یونیورسالیسم است، ارزش‌هایی را در بر می‌گیرد که همه مردم جهان به آنها علاقه‌مند هستند، به گونه‌ای که کل زمین را محیط مادی و افراد روی آن را شهروندان، مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان جهان می‌دانند و خواهان اقدام جمعی برای حل مشکلات جهانی هستند (تاملینسون، ۱۳۸۱، ص ۴۱).

زمانی که از جهانی شدن سخن به میان می‌آید، منظور این است که نقش عوامل فوق ملی در روند اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همه کشورها افزایش یافته است. این تحول رابطه

انسان و پیرامونش را دست‌خوش تغییر می‌کند. جهانی شدن به خروج فرد از حالت درون‌نگرانه و متکی به یک منطقه خاص، به سمت یک هویت برون‌نگرانه و فرا سرزمینی کمک می‌کند (سلطانی فر، ۱۳۸۴، ص ۴۷).

۳. تأثیرات جهانی شدن در بُعد فرهنگ

امروزه مطالعاتی که در زمینه تأثیر جهانی شدن و ظهور جامعه اطلاعاتی بر تحول فرهنگ‌های دنیا صورت می‌گیرد، در نقطه آغاز قرار دارد. با این وجود همه دیدگاه‌های مختلفی را که برای بررسی این موضوع تاکنون ارائه شده است، می‌توان در سه نظریه کلی از هم تشخیص داد که در ادامه به شرح و تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳-۱. فرهنگ واحد جهانی

برخی نظریه‌پردازان اجتماعی و سیاسی همچون مک لوهان، آنتونی گیدنز و رابرتسون و... عقیده دارند که فرآیند جهانی شدن نوعی همگونی فرهنگی را به همراه می‌آورد و این همگونی فرهنگی در مسلط و جهانگیر شدن تجدد یا فرهنگ و تمدن غربی بویژه فرهنگ آمریکایی نمود می‌یابد. این نظریه را که دامنه زمانی اعتبار آن را می‌توان قبل از دهه ۱۹۹۰م دانست، برخاسته از نوگرایی و فراگیر شدن شاخص‌های آن بود. گفتمان نوگرایی به تعبیر لیوتا یک فراروایت است. گفتمانی که براساس ماهیتش ادعای جهان‌شمولی دارد و براساس انسان‌محوری و عقلانیت و اقتدار همچنین حقیقت‌محوری و تمرکز‌محوری شکل گرفته است و ادعای برتری دارد و دقیقاً یک گفتمان فکری است. نظام نوگرایی با مرکزیت انحصارگرایانه در کشورهای سلطه‌طلبی مثل آمریکا، به عنوان کانون پایه‌ریزی راهبرد توسعه تاریخی و اجتماعی نوگرایی، سرپرستی و ولایت خود را حتی بر جوامع توسعه یافته و پیشرفته غربی پیرامون خود نیز اعمال می‌کند (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱).

فرضیه پایه نظریه فرهنگ واحد جهانی این است که هویت انسان‌ها تحت تأثیر ارزش‌های مدنی و کالاهای فرهنگی قرار دارد و از آنجا که ریشه و مبدأ تولید این ارزش‌ها و کالاهای فرهنگی، قدرت اندیشه تمدن غربی است، بنابراین، ارزش‌های فرهنگ و شیوه زندگی غربی، فرهنگ غالب و واحد جهانی خواهد شد. در این راستا، گیدنز مناسبات جهانی شدن را نتیجه نوگرایی تعریف می‌کند و پدیده تجدد را عامل این پیوستگی جوامع و نظام بین‌المللی می‌داند. همچنین هانتینگتون نیز معتقد است که تمامی فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان به سوی نوگرایی در حال حرکت بوده و چون غرب خاستگاه نوگرایی است و هماهنگی و همراهی خاصی میان نوگرایی و فرهنگ غرب وجود

دارد، دیگر فرهنگ‌ها و ادار می‌شوند که خود را با این فرهنگ هماهنگ سازند. به همین دلیل همه تمدن‌هایی که در این مسیر گام نهاده‌اند، ناگزیرند ارزش‌ها و حتی نهادها و آداب و رسوم خود را با آن منطبق کنند (سلیمی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۴). فرانسیس فوکویاما در سال ۱۹۹۲ م در کتاب پایان تاریخ و واپسین انسان، پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام‌های اشتراک‌گرایی را به معنای پیروزی بی‌چون و چرای نظام آزادی‌خواه مردمی غربی تلقی کرده و مدعی شده است که بشر با این دستاورد، به والاترین آرمان خود رسیده و بنابراین پایان تاریخ رقم خورده است. نظریه پایان تاریخ وی وعده پیروی از روش زندگی آمریکایی، نظام سیاسی آن، ارزش‌های فرهنگی و اخلاق آمریکایی را می‌دهد.

در این رهیافت، فرهنگ جهانی نوپدید، دربرگیرنده رشته‌ای از عناصر و اجزای فرهنگی است که سرمایه‌داری جهانی و قدرت‌های غربی، آن‌ها را در قالب‌های گوناگون به جوامع دیگر عرضه و تحمیل می‌کنند و پذیرش آن‌ها گونه‌ای خودباختگی و اقتدار در برابر فرهنگ بیگانه است (گل‌محمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۰). براساس نظریه فرهنگ واحد جهانی، جهانی شدن نه یک فرآیند تابع نیروهای ساختاری و غیرارادی، بلکه گونه‌ای تحمیل فرهنگ غرب بر جهان غیر غربی و همگونی فرهنگ‌ها است که از سوی عوامل و اراده‌های اقتصادی-سیاسی نیرومند انجام می‌گیرد. پایبندان به این نظریه معتقدند که تردیدی در گسترش و برتری فزاینده یک فرهنگ در جهان وجود ندارد، ولی این فرهنگ همان ارزش‌ها، هنجارها و باورهای قوم‌محور غربی است که با ظاهری همگانی و غیر قومی عرضه می‌شود (گل‌محمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲).

سه جنبه کلی استعمارطلبی فرهنگی عبارتند از: گسترش تجدد غربی، جهانگیر شدن فرهنگ سرمایه‌داری و جهانی شدن فرهنگ آمریکایی.

در نهایت باید بگوییم، این ادعا که شکل دهی فرهنگ جهانی توسط دنیای غرب بویژه آمریکا امکان‌پذیر است، بیشتر به یک آمال و آرزو شباهت دارد و در مطالعات جهانی شدن تقریباً منسوخ شده است، زیرا متضمن چند خطای جدی و اساسی است:

- این دیدگاه، فرهنگ آمریکایی را مقوله‌ای یکپارچه می‌داند (استوری، ۱۳۸۳، ص ۳۱۱). برعکس، فرهنگ دارای یک شکل خاص نیست که بتوان آن را به عنوان یک الگوی بسیار مشخص به کل دنیا عرضه کرد و در نتیجه تمام دنیا دارای یک هویت واحد شوند.

- پیام‌های فرهنگی که از آمریکا نشأت می‌گیرند، به اشکالی تفکیک شده دریافت و تفسیر می‌شوند و گروه‌های محلی، این اطلاعات دریافت شده را به شیوه‌های بسیار گوناگون متناسب با

اقتصاد سیاسی، تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های خاص محیط خود جذب می‌کنند (رابرتسون، ۱۳۸۳، ص ۲۳۰).

● امروزه مولدان اصلی فرهنگ جهانی آمریکایی، نظیر CNN و هالیوود به نحوی فزاینده تولیدات خویش را متناسب با تقاضاهای یک بازار جهانی تفکیک شده طراحی می‌کنند.

● در این نظریه، جریان انتقال افکار و فرهنگ از جهان به اصطلاح سوم به جوامع و مناطق ظاهراً مسلط بر جهان به طور کامل نادیده گرفته شده است (رابرتسون، ۱۳۸۳، ص ۲۳۱). در صورتی که در عصر جهانی شدن به واسطه ظهور امکانات جدید، تمدن‌ها، منطقه‌ها و دولت-ملت‌ها بیش از پیش توانمند احمای هویت‌ها و فرهنگ خاص خود و ارائه آن به مخاطبان جهانی شده‌اند، به طوری که می‌توانند در تمام عرصه‌های مادی و معنوی فرهنگ تولیدکننده باشند.

● جهانی شدن پدیده‌ای بسیار پیچیده‌تر و پرتناقض‌تر از تحمیل ساده فرهنگی، مانند فرهنگ آمریکاست. البته این موضوع یقیناً صحت دارد که به هر جای دنیا سفر کنیم، نشانه‌های کالاهای آمریکایی را می‌توانیم در اطراف خود مشاهده کنیم. اما این اصلاً صحت ندارد که کالا برابر با فرهنگ است (استوری، ۱۳۸۳، ص ۳۰۹).

● در این نظریه آمریکا یگانه قدرت جهانی پنداشته می‌شود، حال آن‌که در دنیای امروز مراکز قدرت دیگری در حال شکل‌گیری هستند و این مراکز پیوسته در حال تغییر هستند. به عنوان مثال جایگاه هند، کره جنوبی، چین و بویژه ژاپن در اقتصاد جهان، هرگونه تصور ساده‌پندارانه درباره جهانی شدن به منزله گسترش فرهنگ آمریکایی را مناقشه‌پذیر می‌کند. با ظهور این قدرت‌های اقتصادی در جهان، دیگر نمی‌توان چنین فرض کرد که جریان‌های فرهنگی از آمریکا به عنوان مرکز جهان‌سالاری سرچشمه می‌گیرند و به مستعمرات پیرامون سرازیر می‌شوند (استوری، ۱۳۸۳، ص ۳۱۰).

● مسئله دیگری که آمریکا و به طور کلی غرب در رهبری فرهنگی خود بر جهان با آن مواجه است، نیاز بشر به معنویت است که آن فرهنگ، توانایی تأمین این نیاز مهم را ندارد.

● از جمله عناصر مهم یک فرهنگ، دستاوردهای علمی و فنی آن است. آمریکایی‌ها که مظهر تمدن غرب هستند، بسیار تلاش می‌کنند که لایه بیرونی فرهنگ خود (نوع پوشش، شیوه مصرف و نوع کالاهای مصرفی) را به دیگر کشورها بیاموزند؛ اما برای عرضه داشتن عناصر اصلی و لایه‌های درونی فرهنگ خود (دانش و فناوری) کاملاً بخیلانه عمل کرده و حتی بر سر راه پیشرفت دیگر ملت‌ها سنگ‌اندازی می‌کنند. در نتیجه این دوگانگی، صداقت فرهنگ مدعی در نزد دیگر فرهنگ‌ها مخدوش و آن‌ها را به نوعی جبهه‌گیری در برابر فرهنگ مدعی و تقویت فرهنگ خودی

می‌کشاند. در نتیجه فرهنگ‌های دیگر که برای ادامه حیات خود به عناصری همانند علم و فناوری نیازمندند، برای تولید و به دست آوردن آن، بر فرهنگ خود تکیه می‌کنند و در این رهگذر، مجبور هستند در مسیر حفظ فرهنگ خویش قدم بردارند؛ امری که ژاپنی‌ها در اجرای آن، تجربه موفقیت‌آمیزی داشته‌اند.

۳-۲. تکثر فرهنگی در جهان

جوهره نظریه تکثرگرایی و نسبی‌گرایی را می‌توان نتیجه فروپاشی طرح نوگرایی و از مطلقیت خارج شدن آن و ظهور اندیشه‌های حمایت از زنان، پسا‌ساختارگرایی و پسانوگرایی دانست که رویکردهای مثبتی به تنوع و کثرت‌گرایی فرهنگی دارند. جنبش حامی زنان با آگاهی از این مطلب که دیگر نمی‌توان قواعد یا اقتدار روش ثابتی را برای شناخت تمام زنان، معتبر شناخت و باید زنان را با توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی که در آن زیست می‌کنند، مورد مطالعه قرار داد و همچنین تفکر پسا‌ساختارگرایی با رویکردی انتقادی به ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت و جامعیت و نفی این قبیل ادعاها در نهایت موفق به جایگزینی مفاهیم کثرت، چندگانگی، جزئیت، پراکندگی، عدم انسجام و فردیت به جای مفاهیم واحد، یک‌دست، کلی، جامع و جهانشمول و همگانی پذیرفته شده در ساختارگرایی شد. اما پسانوگرایی به عنوان جریان نقد نوگرایی با در برگرفتن مکاتب مذکور، توانست دامنه تأثیر خود را به عنوان اندیشه غالب به نقاط مختلف جهان بگستراند. مهم‌ترین نمود گفتمان جهانی شدن به مثابه یک وضعیت پسانوگرا از نظر فکری و فرهنگی را می‌توان در مرکزیت‌زدایی از برتری‌خواهی اندیشه نوگرایی غربی دانست. بر این اساس، شاخص‌ترین نمود خصلت پسانوگرایی جهانی شدن، پیدایی سیاست هویت و امکان عرضه و ظهور قرائت‌های دیگر در عرصه جهانی بود که این مسئله محصول نفی روایت کلان است. به تعبیر لیوتار، ما اکنون در برهه‌ای تاریخی زندگی می‌کنیم که با مرکزیت‌زدایی از فراروایت نوگرایی در عمل، زمینه برای فرهنگ‌ها و روایت‌های دیگر فراهم می‌شود. از دیدگاه پسانوگرایی، فرهنگ غرب دیگر مانند موقعیتش در عصر نوگرایی یک فراروایت تعیین‌کننده نیست، بلکه اکنون به یک روایت در بین دیگر روایت‌ها تبدیل شده است. از این لحاظ، نگاه به فرهنگ جهانی به عنوان یک فرهنگ پسانوین فرصتی برای یک گشایش بیشتر و مسئولیت در قبال غیریت فراهم می‌کند، به طوری که تفاوت‌های فرهنگی به جای اینکه سرکوب شوند، معتبر شناخته می‌شوند (رابرتسون، ۱۳۸۳، ص ۱۵۱).

پیوند جهانی شدن با پسانوگرایی در رشته جامعه‌شناسی در چارچوب چرخش پسانوگرایی نظریه‌پردازی شد و طی آن، فرهنگ جهانی اغلب فرهنگی پسانوین تلقی شد که به سرعت در حال تغییر، گسسته شدن، تکثر، اختلاط و تلفیق و اقتدار است (نش، ۱۳۸۷، ص ۹۶). حسینعلی نوذری در کتاب صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته، تعریف بعضی از صاحب‌نظران در مورد پسانوگرایی را به شرح زیر آورده است: پسانوگرایی به معنای پایان جهان‌بینی واحد است (ایهاب حسن)؛ اعلان جنگ علیه هرگونه تمامیت و کلیت است (لیوتار)؛ مقاومتی است در برابر تبیین‌های واحد (لاج)؛ توجه و احترام به تمایز و تفاوت‌هاست (دریدا و بودریار)؛ تجلیل و تکریم جریان‌های منطقه‌ای-محلی و خاص است (هاروی، جنکز) (نوذری، ۱۳۸۵، ص ۳۲۶). هانتینگتون نیز دیدگاه تکثر فرهنگی را به صورت نظریه برخورد تمدن‌ها بیان می‌کند و در آن به گوناگونی و کثرت ارزش‌های تمدنی و فرهنگی اشاره دارد که ضرورتاً دچار بحران و فاجعه می‌شوند. بر اساس نظریه تکثرگرایی فرهنگی، جهانی شدن باعث شده تا در عرصه‌های جهانی، فرهنگ‌هایی با ریشه‌های کاملاً متفاوت یا فرهنگ‌های چندریشه‌ای پدید آید که پیش از آن سابقه نداشته است. حتی آنچه که فرهنگ غرب نامیده می‌شود، به شکلی مستقیم یا غیرمستقیم از آمیختگی مسالمت‌آمیز فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف هویت یافته و جهان را تحت تأثیر قرار داده است (واتسون، ۱۳۸۱، ص ۹۶).

۳-۳. جهانی شدن و تنوع محلی و فرهنگی

این دیدگاه که از سوی افرادی چون روزنا با اصطلاح واهمگرایی و رابرتسن با اصطلاح جهانی-محلی شدن مطرح شد و از سوی اندیشه جهان وطنی نیز تقویت می‌شود، میانه‌ای بین استعمارطلبی فرهنگی و تکثرگرایی فرهنگی بوده و به نظر منطقی‌تر و هماهنگ‌تر با واقعیات آینده جهانی شدن فرهنگی است. بر پایه این نظریه، زمینه فرهنگی جهان امروز هم نشان‌دهنده عام بودن و همگونی است و هم خاص بودن و ناهمگونی. بنابراین، جهانی شدن، جدلی است میان فرهنگ جهان‌گیر که بر فراز فرهنگ‌های بومی در حال شکل‌گیری است و پذیرش فرهنگ‌های گوناگون که در حال بازسازی و ایستادگی در برابر استحاله فرهنگی هستند.

با فروپاشی فزاینده مرزهای سیاسی، فرهنگی و اقتدار پیوستن روزافزون جوامع به جامعه‌ای جهانی، در همان حال که فرهنگ‌های خاص گوناگون به یکدیگر نزدیک می‌شوند و فرهنگ‌های عام نیز شکل می‌گیرند، گرایش به عناصر هویت‌بخش خاص فرهنگی هم افزایش می‌یابد. در همین راستا این اتفاق از یک‌سو به شکل‌گیری فرهنگی جهانی می‌انجامد که کمابیش مورد پذیرش

همه کشورهای جهان قرار خواهد گرفت و از سوی دیگر به سوی احیاء و تقویت تنوع‌های فرهنگی محلی در سطح جهان در پرتو امکانات جدید پیش می‌رود. مهم‌ترین عنصر عملی شدن این نظریه آگاهی عمومی حاصل فرآیند جهانی شدن است. منظور از فرهنگ جهانی در این نظریه پذیرش و نهادینه شدن حقوق و ارزش‌های انسانی مانند آزادی، اخلاق، عدالت و... است که در همه جهان معتبر باشند. اعتبار چنین اصول، ارزش‌ها و معیارهایی هم به دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های قومی، محلی، زبانی، نژادی و دینی بستگی ندارد و انسان را چونان انسان در نظر می‌گیرد و منظور از تنوع فرهنگی، ارزش‌های فرهنگی و معنوی محلی افراد است که با شناخت و احترام به فرهنگ‌های دیگر به اصلاح و تقویت خود برای حضور و هویت‌بخشی به پیروان خود در عرصه جهانی شدن می‌پردازند (ربانی و احمدی، ۱۳۸۴، ص ۴۸-۴۵)

فرهنگ‌ها از فصول مشترکی برخوردار هستند، همان‌گونه که تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. فصول مشترک فرهنگ‌های مختلف که به اصیل‌ترین و انسانی‌ترین وجوه فرهنگ مربوط می‌شود، فرهنگ جهانی را می‌سازد. مخاطبان چنین فرهنگی نیز جهانی خواهند بود و آن به بخش بزرگی از نیازها و تقاضاهای فرهنگی موجود در اقتدار مردم و جوامع مختلف پاسخ خواهد گفت. در این حال تفاوت‌های فرهنگی هم که همیشه بوده و خواهند بود و حاصل گوناگونی‌ها و تنوعات روح انسانی و زیست جغرافیایی هستند، در قالب فرهنگ‌های بومی در روح تکثر فرهنگی نقش بزرگی را ایفا خواهند کرد و به موضوعی برای شناسایی بهتر انسان‌های جوامع مختلف از یکدیگر تبدیل شده و تکامل‌شان مقدر خواهد شد. فرهنگ جهانی، تعصبات و خرافات فرهنگ‌های بومی را زدوده و بر تنوع‌ها و اقتدار موجود در فرهنگ‌های محلی و بومی تأکید می‌ورزد و این به معنای تحقق فرآیندی است که تعامل فرهنگ جهانی و بومی را در بر دارد و به آن‌ها این امکان را می‌بخشد تا با رویکردی انسانی - معنوی نقشی مکمل برای هم بازی کنند و هرچه بیشتر به یکدیگر غناء بخشند.

۴. جهانی شدن و جامعه ایرانی

مهم‌ترین زمینه برای گسترش روحیه و تمایلات جهان‌گرایانه در هویت ایرانی، منشاء تاریخی دارد. در واقع ایران به سبب زمینه‌های ذیل استعداد و توان جهانی شدن را دارا بوده و می‌باشد:

- موقعیت ارتباطی و شاهراه جهانی بودن و نیز فضا و طبیعت متنوع جغرافیایی و تحرک جغرافیای گسترده و پویایی اقوام ایرانی.
- اشاعه مستمر عناصر فرهنگی ایران به جهان، چه در ایران بعد از اسلام و چه در مقطع زمانی ایران باستان.

- در شعر و ادبیات فارسی همواره رویکرد جهان‌گرایانه برجسته بوده است. برای مثال مضامین شعر ایرانی نزد فردوسی در شاهنامه یا سعدی و مولوی در این خصوص قابل ذکر است.
- زمینه‌های تاریخی و عینی مدارا در فرهنگ ایران چه در ایران باستان و پس از آن.
- استعداد زبان فارسی و تجارب قبلی درباره جهانی شدن زبان فارسی.
- پرورش دین‌های جهانی و تلفیق‌گرایی مستمر دینی توسط ایرانیان و داشتن روحیه تساهل دینی.

● حاکمیت چند هزار ساله نظام سیاسی فرامرزی و فراقومی در حوزه فرهنگی ایران.

● بیگانه‌نوازی و بیگانه‌پذیری در رفتار جمعی ایرانیان (واتسون، ۱۳۸۱، ص ۳۳).

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که جهانی شدن صرف‌نظر از هرگونه قضاوت ارزشی، موجب تغییر در جامعه ایرانی شده است. مهم‌ترین آنها نگاه و درک از دیگری (ایرانیان)، هویت چند بُعدی و در نهایت انسان مدرن است. هویت چند بُعدی به معنای تجلّی چندوجهی هویت ایرانی است. صور گوناگون هویت ایرانی در سطح جهانی، ملی و فردی خودنمایی می‌کنند. ایرانیان هم جهانی هستند، در عین حال که هم دینی بوده و هم مدرن (شعبانی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۸-۲۴۵).

۴-۱. هویت ملی

اگرچه مبحث هویت، یعنی پاسخ‌گویی به پرسش من که هستم؟، قدمتی دیرینه در حوزه فلسفی دارد، لکن در ابعاد اجتماعی یکی از اساسی‌ترین و بدیع‌ترین مباحث عصر نوگرایی و پسانوگرایی به‌شمار می‌آید. هویت ملی، فراگیرترین و در عین حال مشروع‌ترین سطح هویت در تمامی نظام‌های اجتماعی (جدای از گرایش‌های فکری) می‌باشد که مجموعه‌ای از گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت نسبت به عوامل، عناصر و الگوهای هویت‌بخش و یکپارچه‌کننده در سطح یک کشور به عنوان یک واحد سیاسی است. اهمیت مفهوم هویت ملی نسبت به سایر انواع هویت جمعی، در تأثیر بسیار آن بر حوزه‌های متفاوت زندگی در هر نظام اجتماعی است. اقتدار و هویت ملی فرآیند پاسخ‌گویی آگاهانه یک ملت به پرسش‌های پیرامون خود، گذشته، زمان، تعلق، خاستگاه اصلی و دائمی، حوزه تمدنی، جایگاه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارزش‌های ملهم از هویت تاریخی خود است.

اگر در گذشته برای تعریف هویت به مسائلی چون نژاد و قومیت، عوامل طبیعی و جغرافیایی و شاخصه‌های متعدد اجتماعی چون خانواده، زبان، دین، زادگاه اصلی، شغل، سن، جنسیت، باورها و اعتقادات، تاریخ گذشته و سیر طولانی صیورورت‌ها تکیه می‌شد، ولی امروز شاید ابعاد روانی،

فرهنگی، سیاسی و خاصه خودآگاهی و خودیابی مردمان در درجه بارزتری از اهمیت باشد و حدود مشارکت انسان‌ها در سرنوشت سیاسی و اقتدار خود و نقشی که در تدوین قوانین روزمره و کاربرد و اجرای آن‌ها بر عهده دارند، از بالاترین درجات اعتبار برخوردار باشد.

اصلی‌ترین اموری که برای یافتن خمیره‌های مورد نیاز هویتی در دنیای کنونی مورد اعتناء است، وقوف بر جریاناتی است که در عرصه‌های فلسفی، عقیدتی، فکری، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظایر آن‌ها در جهان کنونی و نسل‌های حاضر می‌گذرد و ضرورت حفظ و برقراری ارتباطات در میان عناصر پویا و ماندگار در فرهنگ ملی و در تمدن جهانی را الزامی می‌نماید. به بیان کلی‌تر و با مجاز شمردن استثناءها، ملیت‌گرایی در اکثر مناطق جهان در قرن بیستم میلادی، به طور وضوح اهمیت بیش‌تری یافته است. هویت ملی و اقتدار به عنوان حلقه واسط بین هویت‌های فراملی یا جهانی و هویت‌های فروملی یا محلی در فرآیند جهانی شدن از اهمیت بالایی برخوردار است. به طوری که به عنوان منبع چرخه هویت‌سازی وظیفه دارد از سویی هویت‌های فراملی را پالایش و به سطوح ملی و فروملی انتقال دهد و از سوی دیگر با تقویت و اصلاح هویت‌های قومی، آن‌ها را در سطح ملی تثبیت و به عرصه جهانی عرضه کند. بر همین اساس در کشورهایی که طرز تفکرهای سیاسی و فرهنگی به طوری ضعیف باشد که قادر به تولید و تبیین هویت‌های ملی همگان‌پذیر در سطح جامعه خود نشود، در نتیجه نیروهای واگرای جهانی، هویت‌های جهانی را با همان شدت خاص خود نفوذ داده و ضمن از میان بردن هویت‌های قومی به نحو چشم‌گیری هویت‌های ملی را نیز دچار چالش و تهدید تعلق و اعتبار می‌کنند. بسیاری همچون رابرتسون بر این باورند که اقتدار ما در عرصه جهانی شدن شاهد تقویت هویت‌های محلی در کنار رشد هویت‌های جهانی هستیم. وی از این نظم به عنوان نظم جهانی-محلی یاد می‌کند. ارتباطات گسترده در جریان جهانی شدن، موجب تقویت بُعد اجتماعی هویت ملی می‌شود و هر قدر بُعد اجتماعی هویت در سطح کلان‌تر (مثلاً سطح ملت) قوی‌تر باشد، شخصیت اجتماعی شهروندان نیز منسجم‌تر و جدی‌تر پی‌ریزی می‌گردد (روشه، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰). از بین عوامل هویت‌بخش ملی، عوامل تاریخی و فرهنگی با وجود اهمیت زیاد آن، به لحاظ پیچیدگی و گاه ناملموس بودن اثر آن در کشورهای جهان سوم، امروزه کم‌تر مورد توجه قرار گرفته‌اند و در نتیجه نقش زیادی در بحران هویت، بخصوص در نسل جوان داشته است.

در جوامع سنتی، پیوند تنگاتنگ فضا، زمان و فرهنگ با مکان و محل و سرزمین، نیازهای هویتی را به خوبی تأمین می‌کرد و افراد درون دنیاهای کوچک، محدود، پایدار و منسجم خود به

هویت و معنای مورد نیاز خود به آسانی دست می‌یافتند (Held, 2007, p.62). ولی فرآیند جهانی شدن با پاره کردن این پیوند و نفوذپذیر کردن و فروریختن مرزهای مختلف جوامع ملی، گسترش جریان‌های جهانی و پدید آوردن جامعه فراملی، دولت‌ها را در عرصه هویت‌سازی دچار مشکل و سلطه بلامنازع هویت و فرهنگ ملی را مخدوش ساخته است.

فرآیند جهانی شدن همچنین با تبدیل زمان دارای تسلسل تاریخی به حال بی‌پایان، گذشته هویت فرهنگی را نابود می‌کند. نابودی گذشته به معنی از بین رفتن پیوند میان گذشته مشترک و حال مشترک و حذف جنبه تاریخی هویت ملی است. در چنین شرایطی انسان نوعی هم‌زمانی را تجربه می‌کند و در دنیایی لحظه‌ای قرار می‌گیرد (Merkal, 2008, p.200). این نوع تجربه هویت‌های هم‌زمان و لحظه‌ای بویژه در جوامع مجازی بسیار رایج است.

فرآیند جهانی شدن با رها کردن فضا و زمان از قید مکان و نسبی کردن فرهنگ‌ها و مرجع‌های اجتماعی، هویت‌سازی و معنایابی به شیوه سنتی را بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌کند. بنابراین، نوعی بحران فراگیر و فزاینده هویت و معنا، جوامع مختلف جهان را فرامی‌گیرد که به صورت‌هایی گوناگون در تصویرها و احساسات افراد و گروه‌های مختلف بازتاب پیدا می‌کند. منابع ثابت و محدود هویت چونان میراثی مقدس، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد. با شکاف نسل‌ها این انتقال با مشکل روبه‌رو می‌شود. علاوه بر آن، فرآیند جهانی شدن با مستأصل کردن پاسداران سنتی هویت و ناکارآمد کردن عوامل آن، زمینه‌ساز تولید و عرضه انبوه منابع و مصالح هویت و معنا شده است. فرآیند نام برده با رها کردن این‌گونه منابع از قید مکان و سرزمین خاص، پخش و گسترش آن‌ها را در نقاط مختلف جهان آسان‌تر کرده و برخورد و تعامل فرهنگ‌ها و عناصر هویت‌بخش در گستره جهانی و آگاهی انسان‌ها از عناصر فرهنگی دیگر، به نوعی نسبی شدن هویت‌ها را در پی داشته است. با نسبی شدن فرهنگ‌ها، تصور سنتی از فرهنگ به عنوان امری مطلق، پایدار و فراتاریخی بی‌اعتبار می‌شود و اختلالی جدی در تأثیر هویت‌سازی فرهنگ ایجاد می‌کند. این نسبی‌گرایی همراه با گسترش شبکه‌های جهانی، قدرت، ثروت و اطلاعات باعث کاهش اقتدار دولت‌ها شده و در نتیجه دولت‌ها نمی‌توانند در فضای نسبتاً انحصاری و امن به ساخت و نگهداری هویت ملی و انحصاری پردازند (وایت و همکاران، ۱۳۸۱، ص ۶).

این فرآیند در عین حال که عناصر، منابع و امکانات هویت‌ساز سنتی را از بین می‌برد، منابع و امکانات و مصالح جدید و متنوعی را نیز جایگزین آن می‌کند که افراد جامعه می‌توانند با استفاده از آن‌ها هویت جدید خود را بسازند که البته موردنظر دولت‌ها نیست. فضا، زمان و فرهنگ از منابع

اصلی هویت‌سازی در دنیای کنونی است. در رابطه با زمان، فرد هنگامی می‌تواند مدعی داشتن هویت باشد که از تداوم خود اطمینان حاصل کند. این تداوم چیزی نیست، مگر احساس ثبات شخصیت در طول زمان. هویت بر تداوم استوار است و تداوم هم در چارچوب زمان معنا می‌یابد. ناگفته نماند که فرآیند جهانی شدن با وجود اینکه باعث تحول فضا و زمان و جدا کردن آن‌ها از مکان می‌شود، ولی توانایی هویت‌سازی این دو عامل اصلی پایدار می‌ماند. بی‌گمان باید فرهنگ را مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع هویت دانست. افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزاء و عناصر فرهنگی گوناگون هویت می‌یابند، زیرا این اجزاء و عناصر توانایی چشم‌گیری در تأمین نیاز انسان‌ها به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع دارند. فرهنگ هم تفاوت‌آفرین است و هم انسجام‌بخش. هنگامی که از فرهنگ سخن می‌گوییم، به روش‌هایی اشاره داریم که انسان‌ها به صورت فردی و جمعی، از طریق ارتباط با دیگران زندگی خود را معنادار می‌کنند (توحیدفام، ۱۳۸۱، ص ۸۷).

۴-۲. دین

مذهب به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان تشکیل‌دهنده فرهنگ‌ها در آخرین موج جهانی شدن از جایگاهی ویژه برخوردار شده است. ظهور شکل گرفته و در حال توسعه جهانی شدن دین، یکی از محوری‌ترین روندهای جهانی حاکم بر جهان است. جهانی شدن دین و مرکزیت پیدا کردن دین در بستر نوگرایی تند شده، به عنوان یک فرآیند معکوس جهانی شدن یعنی بازگشت به سنت‌های دینی در مقابل روند غالب جهانی، یعنی روند غیرروحانی شدن جهان از پیامدهای انعکاسی این فرآیند است. در کنار این مسئله، باید به این نکته نیز اشاره کرد که اصولاً نظریه‌ها و نظریه‌پردازان جهانی شدن ناظر به مسئله دین نبوده و نیستند، بلکه به شکل حاشیه‌ای و نه در متن به آن پرداخته‌اند. بنابراین، تأمل در دیدگاه‌ها و بیان نظرات موجود پیرامون رابطه این دو مقوله یعنی دین و جهانی شدن با یکدیگر بیانگر این مهم است که دو دیدگاه کاملاً متضاد پیرامون این موضوع وجود دارد؛ یکی دیدگاهی که با ارزیابی مثبت از جهانی شدن، رویکرد به دین و احیای دین در دوران معاصر را پیامد جهانی شدن و اقتدار می‌داند و برخی از هواداران این دیدگاه تا آنجا پیش می‌روند که ادیان الهی را پیش‌تاز جهانی شدن معرفی کرده و جهانی شدن را همسان و مترادف با منجی‌گرایی و فلسفه فرج و حکومت واحد جهانی آخرالزمان گرفته‌اند. اما در مقابل، گروهی دیگر نه تنها دین و جهانی شدن را مرتبط با یکدیگر نمی‌دانند، بلکه آن‌ها را به لحاظ ماهوی کاملاً با هم در تضاد می‌بینند، چرا که از یک طرف دین آموزه‌های کلامی و اخلاقی خاص خود را دارد، حال آنکه در جهانی شدن تأکید بر گسترش برخی ارزش‌های بدون مرز و مکان است و از طرف دیگر جهانی

شدن، مروج ارزش‌های نوگرایانه و پسانوگرایانه است که کاملاً با آموزه‌های کلامی و اخلاقی ادیان در تضاد هستند. بدین ترتیب جهانی شدن در مورد ادیان نیز یک چالش و فرصت است (Merkal, 2008, p.286).

از لحاظ فرصت، جهانی شدن نه تنها دین را به حاشیه نرانده، بلکه در متن دغدغه‌های روحی بشر معاصر قرار داده است و انسان معاصر بیش از هر زمان دیگر به دین و آموزه‌های دینی احساس نیاز می‌کند و جایگاه اندیشه دینی مورد تقویت و تأکید قرار گرفته است، به نحوی که برخی معتقدند فضای جهانی فضای گفت‌وگوی دو مذهب مسیحیت و اسلام شده است. اخلاقیات و ادیان از ارزش‌های والای انسانی و معنوی هستند که ورای نژادها، فرهنگ‌ها و ملیت‌ها رسالت‌شان را تعریف کرده‌اند. بخصوص ادیان بزرگ و توحیدی که رسالت اخلاقی‌شان را فراتر از محدودیت‌های جغرافیایی و قومی پیش برده‌اند. بنابراین، امروزه جهانی شدن، این اندیشه را هرچه بیشتر به واقعیت نزدیک‌تر ساخته است.

جهانی شدن امکان عملی تعاملات و تبادلات پیام‌های اخلاقی و دینی را بین مردم اقصی نقاط دنیا فراهم آورده است. در گذشته چه بسا درگیری‌های بسیاری درمی‌گرفت تا پیام یک دین و اصول اخلاقی آن، به گوش مردمی در محدوده جغرافیایی دیگر می‌رسید. اما اینک جهانی شدن حذف ادیان را تقریباً غیرممکن ساخته و اقتدار آن را به رقابتی بین‌شان تبدیل ساخته است که امکان آن را فراهم می‌آورد که طی آن، ادیان مختلف از یکدیگر بیاموزند و بر غنایشان بیفزایند (توحیدفام، ۱۳۸۱، ص ۱۴۴).

اما از جنبه چالش جهانی شدن باعث تقویت و تسریع غیرروحانی شدن دین می‌شود و به عبارت دیگر گروهی از صاحب‌نظران معتقدند در فرآیند جهانی شدن فرهنگ، غالباً از دین، مفهوم فردی آن تبلیغ می‌شود، نه دین حکومتی و اجتماعی. امروزه مهم‌ترین جلوه مقاومت در برابر این چالش ایجاد شده، در بنیادگرایی‌های دینی ظهور یافته است. بنیادگرایی دینی، دلالت بر نوعی راهبرد ویژه دارد که می‌کوشد هویت دین‌داران را به عنوان یک جمعیت و یک گروه در مقابل کسانی که می‌خواهند آنان را به فضایی غیردینی بکشانند، حفظ کند. گیدنز بنیادگرایی را دفاع سنتی از سنت می‌داند. هابر ماس آن‌ها را در رده جنبش‌های اجتماعی واکنشی، دفاعی و خاص‌گرا قرار داده که واکنشی در برابر عقلانیت فزاینده زندگی نوین به شمار می‌آیند. کاستل چنین جنبش‌هایی را واکنش به نوعی ترس حاصل از جهانی شدن و جامعه شبکه‌ای می‌داند. پیتربلندزی بیر هم بنیادگرایی را واکنش دفاعی و ستیزآمیز به تأثیر نسبی‌سازانه جهانی شدن بر ادیان توصیف می‌کند. البته باید تأکید

کرد که پدیدار شدن بنیادگرایی دینی و اقتدار، به عنوان یک اصل در سیاست جهانی، بیش از آنکه به فروپاشی حزب اشتراک‌گرایی در پایان دهه ۱۹۸۰م مربوط باشد، به پیروزی انقلاب اسلامی در اواخر دهه ۱۹۷۰م برمی‌گردد. رویداد انقلاب اسلامی، فرضیه نظریه‌پردازان آزادی‌خواه را که معتقد بودند همه جوامع با نوگرا شدن، بی‌دین می‌شوند و نیز تحلیل، مفسران مردم‌باور را که اعتقاد داشتند دین به تدریج، اهمیت سیاسی- اجتماعی خود را از دست می‌دهد یا پیش‌بینی‌کنندگان نظام آزادی‌خواه مردمی را که تصور می‌کردند کشورهای توسعه‌نیافته، برای نیل به توسعه باید از الگوی کشورهای پیشرفته آمریکای شمالی و اروپای غربی، مکانی که دین تا حدود زیادی اهمیت و نفوذ سیاسی اجتماعی خود را از دست داده است، پیروی کنند، باطل ساخت.

۴-۳. فرهنگ عمومی

تحول فرهنگ عمومی در فرآیند جهانی شدن موجب پدید آمدن شکل فرهنگی مختلط فوق‌العاده متمایز و به لحاظ اقتصادی دوام‌پذیری شده است که در آن، امر جهانی و امر محلی به نحو جدایی‌ناپذیری درهم تنیده‌اند و این خود منجر به تجدید حیات امروزین فرهنگی گردیده است که هم‌چنان کانتونی^۱ نامیده و تلقی می‌شود. مناسک فرهنگی، الگوها و موازینی برای رفتارهای مصرفی ارائه می‌دهند و همین الگوها، فرصت‌های فراوانی را برای تولید کالاهایی که در این مراسم و مناسک مصرف می‌شوند، فراهم آورده است. در این جریان، عقل ابزاری حکم نمود هرچه تولید می‌شود، عملاً فایده‌ای این جهانی بر آن مترتب باشد. به عبارت دیگر، عمل‌گرایی و اصالت فایده، معیارهایی برای تنظیم و تولید عناصر فرهنگی شده‌اند. در این بخش به عنوان بررسی تحولات فرهنگ عمومی در فرآیند جهانی شدن، به بیان سه تغییر مهم و اساسی در این حوزه پرداخته می‌شود:

■ **تصویری شدن فرهنگ عمومی:** نظام سرمایه‌داری جهانی در راستای رسیدن به اهداف مصرفی خود پدیده‌ای به نام سَبک روز را به ظهور رسانده که از زیرمجموعه‌های یکسان‌سازی و منظور از آن، رواج یک سبک یا شیوه در سطح یک جامعه به عنوان پدیده‌ای رایج در سطح جهان می‌باشد. اما در عین حال، این پدیده بسیار متغیر و به هیچ سَنَتی تعلق ندارد و آزادانه روی امواج مصرف، گرایش و سلیقه تولید می‌شود و حس بینایی انسان است که آن را وحدت می‌بخشد. به

بیان دیگر، این تحول که با اصطلاح تصویری شدن فرهنگ نام‌گذاری شده، شاید شاخص‌ترین پیامد عصر جهانی شدن برای فرهنگ عمومی باشد که ابزار آن نیز فناوری ارتباطات و بویژه تلویزیون و اینترنت و دیگر رسانه‌های دیداری مانند مجله‌ها و روزنامه‌ها می‌باشند (سلطانی‌فر، ۱۳۸۴، ص ۵۷).

تصویر دیجیتال به عنوان هدف فناوری دیجیتال، نخستین بار در دهه ۱۹۸۰م ظهور کرد و امروزه به گونه‌ای کُنش اجتماعی تبدیل شده که اساس جوامع جدید و فرهنگ‌های اینترنتی را تشکیل می‌دهد و آن‌ها را زمان‌دار و مکان‌دار می‌کند. غلبه تصویر در فرهنگ عمومی تعامل شخصیت انسان را در تعامل با کل واقعیت و نیز در سطوح مختلف برهم می‌زند. مصرف و میل (میل جنسی) به همراه سبک و گرایش در حال تبدیل شدن به دو اهرم تعیین‌کننده در فرهنگ عمومی جهان هستند. تصویر، روزبه‌روز نقش مهم‌تری را در زندگی افراد از طریق نشریات عمومی و سایر رسانه‌ها ایفا می‌کند. اقتدار و ابزارهای غنی را به منظور سنجش، بررسی و بافتی نمودن اطلاعات در اختیار می‌نهد. یکی از قدرتهای روح که ارتباط تنگاتنگی با حواس پنج‌گانه دارد، خیال است. خیال آن‌چنان قدرت دارد که حتی واژگان نیز آن را فعال می‌کنند. فرهنگ عمومی کاملاً از قدرت خیال و تأثیر تصاویر بر خیال آگاه است. این تأثیرپذیری خیال، از طریق تحلیل پیچیده تصاویر یا تفکر در مورد تصاویر یا نقد آن‌ها صورت نمی‌گیرد، بلکه عمدتاً به زودگذر بودن تصاویر و متنوع بودن آن‌ها بستگی دارد. فرهنگ تصویری عمومی ماهیتاً جهانی و گسترش آن آنی است و در پی ساختن ذهنیت‌ها و هویت‌ها به گونه‌ای است که پیش‌تر غیرقابل تصور بود. فرهنگ تصویری جای تعقل و تخیل مخاطب را می‌گیرد و همچنین با بازنمایی واقعیت، خود را جایگزین تجربه و آموزش می‌کند. این تصاویر، روایت‌های بصری و بازنمایی‌های صوتی-تصویری معناهایشان را از طریق فرآیند اقتدار و تعامل به دست می‌آورند. این مفهوم نخست دربرگیرنده معناهای رمزگذاری شده در متن رسانه‌ها، توسط تولیدکنندگان آن است؛ دوم، دربرگیرنده هویت‌ها، انگیزه‌ها، علایق و توانش‌های فرهنگی مخاطبان‌شان هنگام استفاده از آن‌ها برای دریافتن یا رمزگشایی از معناهاست و سوم شامل پایگاه‌های اجتماعی و فرهنگی خاصی است که بیننده و تصویر در آنجا با هم روبه‌رو می‌شوند. فرهنگ عمومی تصویری تمرکز خود را بر جوانان که به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گیرند، قرار داده و می‌خواهد آن‌ها را تا حد امکان جوان نگاه دارد (محسنی تنکابنی، ۱۳۸۷، ص ۶).

■ **عدم فرجام‌شناسی متعالی فرهنگ عمومی:** فرهنگ عمومی جهانی با پشتوانه تاریخ و اقتصاد، کانون فرجام‌شناسی را دگرگون ساخته و به نظر می‌رسد اساساً آن را نفی کرده است. فرهنگی که

فاقد فرجام‌شناسی بوده و به مسائل و سؤالات مربوط به نظام، غایت و اهداف جهان توجه نکند، با سؤالات بسیاری در مورد کارکرد آن فرهنگ و آزادی انسان از گیرودارهای زندگی مواجه است. فرجام‌شناسی از عملی هدفمند و در عین حال کارکردی سؤال می‌کند. البته می‌توان گفت که فرهنگ عمومی امروزی هم هدف دارد و هم کارکرد و آن چیزی جز سرگرمی نیست که از طریق چهار ابزار عرضه و دریافت می‌شود: مصرف، سبک، گرایش و میل. سرگرمی همواره مشخصه بارز فرهنگ، خاصه جنبه جشنواره‌ای آن بوده است. اما مطمئناً سرگرمی یکی از جوانب فرهنگ به‌شمار می‌رود. انسان موجود پیچیده‌ای است که در سطوح مختلف، هستی می‌یابد و تعامل می‌کند. بنابراین، فروکاهیدن روح انسان به سرگرمی، به‌تنهایی، مفهوم فرهنگ و اقتدار را محدود می‌کند. در بافت جهانی شدن، فرهنگ عمومی‌ای که از فرجام‌شناسی بهره کم‌تری دارد، بر فرهنگ‌های بومی سخت می‌گیرد و بیشتر در پی محو ویژگی‌های متمایز و منحصر به فرد فرهنگ‌های محلی است.

■ **مجازی شدن فرهنگ عمومی:** در پارادایم اطلاعاتی، فرهنگ جدیدی به یمن کنار گذاشتن مکان‌ها و نابودی زمان به دست فضای جریان‌ها و زمان بی‌زمان، پدیدار شده است: فرهنگ مجاز واقعی. مجاز واقعی، سامانه‌ای است که در آن خود واقعیت (هستی مادی-نمادین مردم) به یک‌باره در انگاره‌سازی مجازی در جهانی خیالی که در آن نمادها تنها استعاره نیستند، بلکه تجربه واقعی را تشکیل می‌دهند، فرو رفته است. این پیامد رسانه‌های الکترونیکی نیست؛ هرچند این رسانه‌ها ابزار بی‌بدیل بیان در فرهنگ جدید هستند. بیان مادی‌ای که توانایی مجاز واقعی را برای تسخیر قوه تخیل مردم و سامانه‌های بازنمود تبیین می‌کند، امرار معاش آن‌ها در فضای جریان‌ها و زمان بی‌زمان است. از سویی کارکردها و ارزش‌های مسلط در جامعه به طور هم‌زمان و بدون هم‌جواری، یعنی در جریان‌های اطلاعات که از تجربه نهفته در هر محل می‌گریزد، سازماندهی می‌شوند. از سوی دیگر، ارزش‌ها و منافع مسلط بدون ارجاع به گذشته یا آینده‌شان، در چشم‌انداز بی‌زمان شبکه‌های رایانه‌ای و رسانه‌های الکترونیکی ساخته می‌شوند؛ جایی که همه بیان‌ها یا آنی هستند یا بدون توالی پیش‌بینی شدنی. همه بیان‌ها از همه زمان‌ها و مکان‌ها در یک ابرمتن درهم می‌آمیزند و بسته به منافع فرستنده و روحیه گیرنده، پیوسته در هر زمان و هر مکان، آرایش مجدد یافته و منتقل می‌شوند. این مجاز واقعیت ماست، زیرا در چارچوب این سامانه‌های نمادین بی‌زمان و بی‌مکان است که ما مقولات را می‌سازیم و تصاویری را فرامی‌خوانیم که رفتار را شکل می‌دهند، سیاست و اقتدار را ایجاد می‌کنند، رؤیایا را بارور می‌سازند و کابوس‌ها را دامن می‌زنند (سلطانی‌فر، ۱۳۸۴، ص ۴۶).

۵. نتیجه‌گیری

بدون تردید مهم‌ترین مسئله ایران امروز و فردا در سطح ملی و قومی، مسئله هویت و جهانی شدن است. جهانی شدن یک پدیده دو چهره است که توأمان فاصله‌زا و فاصله‌زدا، پیوندزا و پیوندزدا، هویت‌زا و هویت‌زدا است. فرآیند جهانی شدن نه مثبت است و نه منفی. جهانی شدن نوعی انطباق است و به توان انطباق کشورها در شرایط جدید وابسته بوده و شرط ورود توانایی و آمادگی رقابت از سوی کشورها است. جهانی شدن لزوماً منجر به حذف و نه منجر به تقویت هویت‌های ملی نمی‌شود، بلکه تاثیرگذاری آن مشروط است، هم می‌تواند به عنوان چالش و هم به عنوان فرصتی فراروی هویت‌های ملی باشد. با توجه به نقش هویت مشترک در شکل‌گیری جنبش‌ها و اینکه پدیده جهانی‌سازی نیز به تبلور هویت‌های ملی و منطقه‌ای می‌انجامد تا آنجا که رابرتسون از مفهوم جدیدی بنام جهانی-محلی نام می‌برد، می‌توان انتظار داشت تا در جامعه ایران با دو نوع جنبش اجتماعی در قبال جهانی شدن مواجه باشیم. یکی جنبش‌های مقاومت (مانند آن چیزی که امروزه در اروپا تحت عنوان جنبش‌های ضد جهانی‌سازی البته با بافت ایرانی شکل گرفته است) و دیگری جنبش‌های انطباقی که متأثر از اشاعه کردارها، ارزش‌ها، فن‌آوری‌ها و دیگر محصولات جهانی در جامعه ایران است.

ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و جهانی شدن، موجب تغییر در جامعه ایرانی شده است که مهم‌ترین آنها، نگاه و درک از دیگران (غیرایرانیان)، هویت چند بُعدی و در نهایت انسان مدرن است. این فرآیند به عنوان فرآیندی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، ظرفیت‌ها و موقعیت‌هایی را پیش روی جهانیان گذاشته که در پرتو آن تعامل و اثرگذاری فرهنگ‌ها و اقتدار بر یکدیگر فزونی یافته است. در این فرآیند می‌توان نوع رابطه فرهنگ ایرانی با فرهنگ جهانی را نه بر جدایی و تمایزپذیری فرهنگی، بلکه بر پیوستگی، تعامل و اثرگذاری فرهنگ‌ها بر یکدیگر دانست و دلایل گسترش روحیه و تمایلات جهان‌گرایانه در هویت ایرانی را در منشاء تاریخی آن یافت و جهانی شدن را صرف‌نظر از هرگونه قضاوت ارزشی، موجب تغییر در جامعه ایرانی دید.

باید توجه داشت که جدای از جهانی شدن، فرهنگ، حقیقتی زنده و زاینده است که مدام در حال تطور می‌باشد و مرگ آن هنگامی رقم خواهد خورد که به واسطه تقلید مسخ گردد. از این‌رو در شرایط کنونی ما نیز به عنوان یک کشور اسلامی باید با توجه به فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از روند جهانی شدن، خود را برای مواجهه با این پدیده مهیاء ساخته و با اتکاء به داشته‌های فرهنگ غنی ایرانی - اسلامی خود، علاوه بر حفظ هویت خویش، با بهره‌گیری از ابزار برآمده از فرهنگ

جهانی، درصدد جهانی کردن آن باشیم. چرا که فرهنگ، محصول آفرینش نیروهای انسانی و اجتماعی است که ظرف و مظروف آن را نیز تعیین می‌کند. بنابراین، فرهنگ بیش از هر بخش دیگری با جهانی شدن در ارتباط است. هویت‌های فرهنگی، ملی، دینی و اخلاقی بر بستر جهانی شدن شکل جدیدی به خود خواهند گرفت. پس نباید آنها را چون سنتی ثابت و تغییرناپذیر تقدیس کرد، بلکه می‌بایست این عناصر را فرآیندی شکل‌پذیر دانست که نه تنها می‌تواند خود را با وضعیت‌های نوین تطبیق دهند، بلکه در عین حال، اهداف و غایت آن را باز تعریف نموده و در عین انعطاف‌پذیری، انسجام خود را در عصر جهانی شدن حفظ کنند و بی‌گمان ایران جهانی شده نیز در حفظ هویت خویش، بیش از یک ایران منزوی و عقب مانده، موفق خواهد بود؛ چرا که بدون جهانی شدن، ما ایرانی نخواهیم داشت. جامعه ایرانی نیازمند تلاش برای یافتن جایگاه و منزلتی است که بتواند خود را به عنوان موجد و معمار حوادث اتفاقیه در محیط ملی و فراملی مطرح نمایند.

منابع

- استوری، جان (۱۳۸۳). جهانی شدن و فرهنگ عامه. ترجمه حسین پاینده. ارغنون، ۲۴.
- تاملینسون، جان (۱۳۸۱). جهانی شدن و فرهنگ. ترجمه محسن حکیمی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۱). فرهنگ در عصر جهانی شدن: چالش‌ها و فرصت‌ها. تهران: انتشارات روزنه.
- رابرتسون، رولند (۱۳۸۳). جهان- محلی شدن: زمان- فضا و همگونی-ناهمگونی. ترجمه مراد فرهادپور. ارغنون، ۲۴.
- ریانی، رسول؛ احمدی، یعقوب (۱۳۸۴). جهانی شدن و آینده فرهنگ‌های بومی. اطلاعات سیاسی- اقتصادی، ۲۱۵-۲۱۶، ص ۵۱-۳۶.
- روشه، گی (۱۳۷۴). کُش اجتماعی. ترجمه هما زنجانی‌زاده. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- سلطانی فر، محمد (۱۳۸۴). فرهنگ مجازی در عصر اطلاعات. کیهان فرهنگی، ۲۲۶، ص ۴۷.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۳). فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۵). ایرانیان و هویت ملی. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱). هانی شدن، فرهنگ، هویت. تهران: نشر نی.
- محسنی تنکابنی، محمد (۱۳۸۷/۰۷/۲۰). نسبت سینما و هنر با جهانی شدن. روزنامه رسالت.
- نش، کیت (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۵). صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته. تهران: انتشارات نقش جهان، چاپ دوم.
- واتسون، سی دبلیو (۱۳۸۱). کثرت‌گرایی فرهنگی. ترجمه حسن پویان. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- وایت، بریان؛ لتیل، ریچارد؛ اسمیت، میشل (۱۳۸۱/۰۱/۲۰). دین و جهانی شدن. ترجمه منیژه جلالی. روزنامه همشهری.
- هلد، دیوید؛ مک‌گرو، آنتونی (۱۳۸۲). جهانی شدن و مخالفان آن. ترجمه مسعود کرباسیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Held, F. (2007). **Culture and Globalization in Third World**. London: International Security.
- Merkal, F. (2008). **Identity and Globalization**. London: Rutledge.